حسب الارشاد اخی المعظم و برادر کرم منشی محمد عبد القیوم صاحب تاجر کتب کلکتہ قریب مدرسہ عالیہ
از اہتمام کمترین محمد قمر الدین ابن جناب حاجی شیخ محمد یعقوب صاحب مالک مطبع احمدی

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد حمد خالق کائنات و نعت سرور موجودات صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم مخفی نماند
که چون اکثری از متعلمان و مبتدیان پیش من هیچمدان شکایت آوردند که زبان ایشان
از گفتگوی فارسی عاجز و دل پریشانست لهذا بپاس خاطر ایشان این رساله مختصر
تالیف نموده موسوم به نسخهٔ تعلیمه نموده شد سوال السلام علیکم جواب و علیکم السلام
س بیا و بنشین ج می آیم و می نشینم س چیست نام تو ج غلام علی است نام من
س اسم والد ماجد تو چیست ج اسم پدرم غلام نبی است س چیست نام جد امجد تو
ای مهربان ج نام جد من سلطان علیخان س بوید مزاج اقدس کو ج بهر حال بزبان
و دل شکر اوست س کجا خانهٔ تو بگو ای جوان ج مکانم به پتنه است ای مهربان س کجا
اکنون باشی تو از من بگو + ج درین قصبه میباشم ای نیک خو + س بدین وقت
می آئی تو از کجا ج همی آیم این دم ز مهمانسرا + س اراده شما گو کجا رفتن است
برفتن کو بلور اراده من است + س بیا و سبق زود از من بخوان ج طبیعت نمیخوا

ایمهربان بوجه تردد دلم شاد نیست سبقهای دیروزه هم یاد نیست س اگر طبیعت شما
بدمزه است کتاب در الماری بدار و قلیان بیار ج میدارم و می آرم س طفلان را گوکه
آموخته یاد کنند ج هر چند میگویم اما کسی گفتنم نمی شنود س چه خوردی تو امروز گو ایجوان
ج نداری خبر خوردم حلوا و نان س اراده رفتن به محفل عبدالغفور دارم یارم کهار را نزد
بخوان ج بگو از کجا آرد این ستمند کهاران درین جای نایاب اند س مهربانم نزدم
قلم نیست چه کنم ج برادرم هر قدر فلوس خواهند از من گیرند و قلم از دکان تاجر
آرند س در دست شما چیست ج انار شیرین ست س همراه تو کیست ج
دوست قلبی ست س چه میخوانی از من بگوای جوان ج ظهوری و خاقانی و
بوستان س در کدام مکتب میخوانی ج به مکتب بابو پربهوداس میخوانم
س شاه مکتب چه نام دارد ج اننتدی داس عرف بابو صاحب ولد بابو سکهچند
س بگو نام اوستاد ای باتمیز ج شنو از من اسم ست عبدالعزیز س در نیولا
جهوری لال چه میخوانند ج رقعات عزیزی میخوانند س درین روزها چنین بسیار
می افتد تا کی رو نمی خواهد آمد ج تا وقتیکه باران خوب نبارد س بسا تشنه ام
آب شیرین بیار ج بگیر آب ایمهربان غمگسار س مرا حاجت یاد کش
هم بس ست ج بگیر ای شفیق محبت پرست س چرا نزد من نمی آئی ج بباعث
کم فرصتی س گوری لال برای خواندن چرا نمی آید ج در نیولا در لهو و لعب میباشد
لهذا نمی آیند س اگر اجازت سراپا کرامت باشد تا برای خواندن سبق خود را
حاضر آرد ج مرا کاری ضروری در پیش دلم مصروف در آن خیال لهذا امروز
سبق شدن محال س مرا خواب می آید چه حکم میشود ج برو و بخسپ

چیست که از دہات روپیہ نمی آید ج بعدم توجہی تحصیلدار نمی آید س ہنوز روپیہ
از دہ نرسیدہ چگونہ مالگزاری سرکار داخل خزانہ خواہد شد ج اکنون از دہات
روپیہ آمدن غیر ممکن جز دستگردان سبیل دیگر بنظر نمی آید س پدر تو ترا می طلبد
ج میروم س مکتوب محبت طراز مشعر سرسبزی بمقدمہ ورود یافت حامل اشفاق نامہ را
دو روپیہ انعام دادہ رخصت نمودہ شد و ہر لحظہ جویان نوید شما میباشم ج گر تو
نوازی کہ بنوازد مرا س انتظام محفل شادی دیوان داس دیدہ اینقدر مسرور شدم
کہ شرح آن زیادہ از گفتن و نوشتن ست تو ہم رفتہ بودی ج رفتہ بودم س
چہ میشوی ج ماندہ ام س بار بار خمیازہ چرا میکنی ج از درد اعضاس مزاج طبیعت
برادر خود واقف گردان ج درین ہفتہ غسل صحت کرد و ند از فضل خداوند جہان
س مطلب سبق امروز دلنشین شد اگر نشدہ باشد باز بخوان تا مطلب بیان کنم
و بغور خیال کن ج اکنون ضرورت بیان نیست فہمیدہ ام س از حلقہ بند گیت
بیرون نیم تا زندہ ام بندہ ام یقین بہ گفتم دارای مہربان ج یقین از ذات تو ہمچنین
است س از دست یاری گلی بدستم رسیدہ بلیش دماغ را معطر کرد تو ہم بگیر و بشم
ج شمیدم خوب ست س طعام طیار ست بروند و بخورند ج میروم و میخورم
س مدتی شد کہ خط برادرم نرسیدہ بنا بر آن ترددی دارم ج موجب عدم فرصت
است جای تردد نیست س گرسنہ ام نانی بدہ ج بگیر و بخور س حسب الطلب
بطلبیدہ پارچہ برای عید قطع کنانید ج امروز رسیدن نتوانستند الّا فردا س
سردی بسیار می افتد ہنوز سرمائی طیار نشدہ ج چرا طیار نمی کنانند و نمی پوشند
س شنیدہ ام کہ قاصدی رسیدہ نامہ رسانیدہ مہربانم چہ نوشتہ بود و ہمراہم واقف

گردان هیچ شکر اوست که خیریت ست پس چه گویم در اوصاف تو هیچ من آنم که من دانم
پس خیریت شده دوام از عقل تو هیچ مجابیش شده و هم عقل را دخلی نیست پس شکر اوست
که از فضل خدا و بنظر عنایت آن سراپا عطا ناوک دعا بهدف مرادم رسید و نسیم مراد
از گلشن امید وزید و آن مراد حاصل شد که دلم می طلبید بعوض آن چه باید هیچ جبین
بر زمین نهاده شکر خدا واکنم و گو که عنایت حق حدی ندارد و بعدش ضیافت فقرا
باید کرد پس حضرت من بدرگاه غیب آگاه دعا نمایند حالا یقین ست که چهرهٔ مقصود
از آئینهٔ امید مکشوف شده و دیگر دو هیچ و ست بدعا ام که خداوند کریم جلد تر بمنزل
مقصود رسانند پس شفقا کجا می باشید فرقت یاران آفت جان هیچ درینولا
بکشتکاری مشغول می باشم ازین سبب از حاضری متعذرم پس شنیده ام که بلغ
ساهمی اینه پیوندی بسیار آمده است هیچ آمده بود الا از یاد رفت پس ماده گاو
تو شیر چه قدر میدهد هیچ دو آثار بوقت صبح و نیم آثار بوقت شام میدهد پس
درینولا دوکان تو چرا بسته می باشد هیچ باعث کار کچهری بر دوکان رفتن
نمیتوانم ازین وجه دوکان بسته میماند پس در آمدن به مکتب این قدر تاخیر
چرا کردی هیچ کاری ضروری بود بانجام آن توقف شد پس اسپ تو خوب بود
چه شد هیچ از غفلت سن فردی برده پس چه می لیسی هیچ عسل پس از قند شهد
هیچ هم نار دستیاب نگردد تو از کجا یافتی هیچ نزد مشفقی بود از دیافتم پس ابری آید
سبب بمی باره ایام کشتکاری سیر ده دیده باید چه می شود هیچ هرچه خواهش
خدا است خواهد شد پس جگلینه دل وای بتلاش نسخه گلستان دیده باید
تا که بدست آید هیچ تا جزدان کتب ورقها انشا ای فروکش باید

ہمہ و خریدہ بیار سں اجیت داس بجستجوی نسخہ دل بہلاؤ اندا لا دستیاب نمیشود

ج من ہم تلاش نمودہ بودم مگر دستیاب نشد سں خوب لالہ ال بنوشت و غسل

شست خوب نمیکند برا و تاکید وارند ج میدارم لکن تاکیدم بکار نمی آید سں

پیچہ بیفروشی ج انار ولایتی بیفروشم سں بیاور بنشین قیمتش گونج دہ آنہ آنتار

بیفروشم سں اگر ہشت آنہ آنتار واد ن منظور باشد بدہ والا برو ج بایں قیمت

نخواہم داد سیر دوم سں اگر عطر دو ماشہ موجود باشد عنایت شود ج ہر چہ بود خرچ شد

اکنون نزد من نیست سں کتاب اجیت داس ہنوز جلد بند ندا د سببش چیست

ج عند الملاقات دریافت کردہ خواہد شد سں بخانہ گاذر برو اگر پارچہ شوئیدہ باشد

بیار ج امروز گاذر بموضع دیگر رفتہ است باو ملاقات غیر ممکن سں غسل

خواہم کرد آب از چاہ بکش ج آب در خم بسیار است برو و غسل کن سں

نخل پلاس تلاش کن اگر میسر گردد بیار بہ صحن خانہ نصب خواہم کرد ج دریں والا دستیابی

آن دشوار لکن بماہ اساڑھ البتہ بدست آمدن میتواند سں برو کشتی کرایہ نمودہ

بیار برای سیر دریا خواہم رفت ج دریں جا کشتی میسر نمیگردد از کجا آوردہ شود

سں حقہ طیار کن نوشیدہ سبق شنیدہ شما را رخصت خواہم داد ج تنباکو نیست

چگونہ قلیان طیار کردہ شود اگر حکم گردد تنباکو از بازار آوردہ طیار سازم سں

غلط میخوانی کتاب ببین و بخوان ج غلط نمیخوانم کتاب من نہایت غلط است

سں تمام شب بیدار بودم در انوقت مرا خواب می آید چہ کنم ج اندکی توقف

کن بعد خوردن طعام خفتن خوب ست سں با یام مفارقت چرا خط نمی نویسید

ج بلا ضرورت چہ نویسم سں ہر نفس داس نبوشت و خواند ہیچیک متوجہ نمیشود

تمام روز به لیت و لعل میگذرانند و بر گفتن کسے خیال نمیکنند چه کنم ج بغیر یاد شدن
سبق او را فرصت نمیدهند جز این تدبیر دیگر نیست پس کندیالال بنوشتن و
خواندن از دل و جان محنت میکند شب و روز جز نوشت و خواند شغل دیگر ندارد
میدانی ج خوب میدانم او را شوق بسیار است پس راجالال باز بمکتب برای
خواندن حاضر شد چه کنم ج لازم است که از درس آن رو بگردان پس منی لال را
چرا آموخته یاد کردی ج هیچ ضرورت گفتن نیست آموخته او شنیده ام یاد است
پس الچی بشنود و شنوی کن ج تخته گم شده است چگونه نویسم پس زرگر چاسر پوش
نقره و زنجیر طلائی طیار کرده بیاورد وعده او منقضی شد ج درین ماه شادی لهبر است
بدین سبب طیار نکرده است پس آرد بیار و نان بپز و نخود برای اسپ
آورده و را آب بانداز ج هر قدر روپیه که بود خرچ شد حالا در تحویل یک خر مهره
نیست بکدام طور آورده شود پس در دو گرصند و قچه نمیدهد از تیشه حیله و حواله
جگه می خواهند درین باب چه کرده شود ج بهر طوری که ممکن باشد روپیه از د
و البین گیرند و شخصی معتبر را دهند پس ٹھاکر پرشاد خواندن آموخته و یاد نمودن
سبق هیچ توجه ندارد میدانی ج راست است من هم خوب واقف ام
پس از آهنگران هیچ آهن و تابه آورده بدام قیمتش سے طلبند ج حساب
کرده بیباق سازند پس فراش مشاهره خودی طلبد ج او را گو که در بیولا چند کار
ضروری در پیش است بعد فراغ شدن از آن مشاهره تو داده خواهد شد پس
بان اکثر غیر حاضر میباشد گفتم بگوش دل نمی شنود چه کنم ج اگر همچنین است
از نوکری موقوف نموده بجاے او دیگر مقرر نمایند پس نزد عزیزی

اوست ازین باعث غیر حاضر بیا شد س لال جی رقعات عزیزی نوشته شد
اجرت کاتب بیار و کتاب خود بگیر ج فردا اجرت کاتب داده خواهم گرفت
س وقتیکه سنگدوله آمده بود آن وقت کجا بودی ج حینیکه دیوا آمده بود من
بخانهٔ خود خفته بودم مرا ازو یادگر و خبر نیست س کند برای داشتن شالی بساز
ج گل لائق او درین جا یافته نمیشود دیگر چند طیار سازم س جی کشور شما چه می نویسید
ج نسخهٔ گلستان می نویسیم س ای عبد الله چه میکنی ج مطالعهٔ کتاب میکنم س
چه خواهید خورد ج خشکه و دوغ خواهم خورد س برادر تو کی خواهد آمد ج بروز سه شنبه
س وقت نماز شام بمسجد میروم ج اندکی توقف کن من هم خواهم رفت س
موجب چیست که هنوز مکان تیار نشده ج ابهم وستیابی مزدور هوشیار س
حقه طیار است بکش ج دلم نمیخواهد س [illegible] برای داشتن آب شیرین بیار
ج امروز دستیاب شدن نمیتواند پس فردا که روز بازار است خواهم آورد س
بوقت شب ترا طلبیده بودم چرا نه آمدی ج بباعث شب تار س امروز
بخانهٔ تو چه شور و غل میشد ج باعث آن اینکه گربه باکیان را گرفته بود س وجه آماس
پای تو چیست ج از گزیدن پشه‌ها س انگشتری مرصع از انگشت تو چه شد
ج در راه افتاد س بر دروازهٔ تو چه میشود ج رقص و تماشای بزولونزه میشد
س هر شب بنای دیوار کدام جانور می کند ج موش باشد یا راسو س موجب
چیست که چشم تو نهایت سرخ است ج از ماده بد دوست س مداد بهتر کجا
بدست خواهد آمد ج در دکان امداد س سبق خوانده ای ج خواندم س شاه حسن
از دکان خود بیا ز ج امروز دکان من دانست انشاء الله تعالی فردا خواهم آمد

س سبق چرا نمیخوانید ج باعث درد سر س معین الدین کجا رفت ج برای نوشیدن
آب س کالی چرن چه میکند ج لوح مینویسد س کارد من چه شد ج محمد اسمعیل
از کارد تو قلم می تراشد س در کوچه شخصی ترا دشنام میدهد چه خطا کردی ج گناهی
نکرده ام بلا وجه دشنام میدهد س دیوانه است ج بلی س در خانه تو کدام شخص
باواز بلند میخوانند ج برادرزاده منست س طعام چرا بدمزه است ج بباعث عدم
دستیابی روغن زرد س چرا مکان تو نهایت خرد و تنگ است ج در شهر زمین بسیار
میسر آمدن نهایت دشوار این هم غنیمت ست س درین روزها شکسته دل چرا میباشی
ج باعث تهیدستی س رنگریز دستارم گم کرد چه باید کردن ج معاف بکنید س
برنج لائق نمکین بدستم نمی آید چه کنم ج دریجا دستیابی آن محال ست س
علاج تو کدام طبیب میکند ج عبدالرحیم س بایام سرما شربت هرگز نوشیدن نباید
مرا از نوشیدن آن زکام شد چه کنم ج بوقت نوشیدن منع کرده بودم چرا نشنیدی
اکنون از من چه می پرسی از حکما پرس س بر سوال من چه حکم شد ج گرفتاری مدعاعلیه
بذریعه تهانه دار س افسوس گربه بر قفس طوطی ما افتاد و از نیش جان داد چه باید کرد
ج هرچه شدنی بود شد اکنون از افسوس چه حاصل س روز چه قدر باقیست
ج یک و نیم پاس س بروز یکشنبه بطرف شمال برای چه کار رفتی ج بتلاش
هیزم رفته بودم س عقب مکان تو باغ کدام کس ست ج نصفت از آن من
و نصف از آن برادر من س جانب شرق مکان تو کدام مردم ست ج مکان
عموی من س بام تو چرا بی مرمت افتاده است ج باعث نزاع و نااتفاقی
برادران س از خانه تو چوک بکدام سمت واقع ست ج بطرف غرب س

۵۱ رنگریز این لفظ بزبان هندی مستعمل است فارسی آن رنگریز و عربی صباغ ۱۲
۵۲ ... سریانی فارسی ... هندی ...
۵۳ قفس این لفظ از ...

چه میخانی ج برگ تنبول س عرض وعوهی امروز چرا داخل نشدج موجب آن نیست
که امروز حاکم به کچهری تشریف نیاورده ندس پسر تو از چند روز کجا میبا شد برای
خواندن چرا نمی آیدج در بنولا بخانه ماموں خود رفته است س تا کی خواهد آمد
ج درین هفته س آواز سرود از کجا می آیدج از میخانه س گریه و فریاد کدام میکند
ج شخصی ظلم رسیده است س دل تو چرا منتشر می باشدج یکی باعث بعید الوطنی
دیگر به سبب بی شغلی س ترا از دهات چه قدر روپیه حاصل میشود ج بعد ازا داشدن
مالگذاری سرکار دو هزار روپیه س در بازار برای چه کار رفته بودی ج برای خرید
عدس و مشک رفته بودم س آواز فیل از کدام جا می آیدج فیلبان پیل را برای
غسل بر تالاب آورده است از آنجا می آید س چرا دروغ میگوئی ج گاهی کذب
نگفته ام و نخواهم گفت س بوقت صبح کاذب کدام شخص ذکر حق میکند آواز ش
به گوشم میرسدج فقیری بعید الوطن ست س تا نصف لیل کجا اوقات
بسر می بری ج در مسجد س میعاد دستاویز منقضی شد چرا روپیه ادا نمی کنی
ج روپیه موجود نیست وقتی که خواهند بگیرند س ورقیمتی من در چاه افتاد گر اگویم
که غواص را طلبیدج غم مخور پریشان مشو خدمتگار من غواصی خوب میداند درین وقت
بکاری رفته است در یکساعت می آید از دست او برآمد مقصد تو خواهد شد
س ساربانم شتر چرا نمی آرد ج از بدنهادی س کدام شخص رساله هذا برای
فائده تلمیذان مبتدیان تالیف نموده است ج عبد العزیز عفی عنه س ضرورت
یک فرد شطرنجی که طولش ده ذرع و عرض آن سه گز باشد دارم دستیابی آن
ممکن ست ج چنین شطرنجی بغیر فرمایش از شطرنجی باف بدست آمدن امکانی ندارد

سن خسر و خوش شد این تو رخصت دختر خود میخواهند چرا رخصت نمیکنی ج وجهش
قابل اظهار نیست سن درین روزها چرا انگشت خود را سیراب نمیکنی ج باعث
نقصان شدن دولات سن کتابی که عنایت فرموده بودند کرمها خورده ضائع
کردند اگر دیگر در کتبخانه باشد عنایت شود ج نزد من نیست الا از کلکته طلبیده
خواهم داد سن ببازار رفته نرخ غله هر قسم دریافت نمایند ج از من شدن نمیتواند
دیگری کس را فرستاده دریافت سازند سن اسامیان بغیر گرفتن فارغخطی اراده دادن
روپیه نمیدارند درین باب چه حکم میشود ج فارغخطی داده روپیه بگیرند سن
قوت خان فوت کرد هر روپیه برای خرچ تجهیز و تکفین او نیست چه کرده شود
ج هر قدر ضرورت باشد از تحویل من گیرند سن در نشستگاه چرا نمی نشینید
ج باعث گرفتن مسهل در خلوت میباشم سن ترا از تحریری تاکی فرصت خواهد شد
ج درین عشره سن بحضور جناب میان صاحب تصدق حسین مدظله شیخ
عبد الحافظ و عبد الرحیم برای خواندن درود شریف و قرآن مجید کدام وقت
حاضر میشوند ج شیخ عبد الحافظ بعد طلوع آفتاب و عبد الرحیم بعد نماز ظهر سن
دکان میوه فروشان کجاست ج بر عبور پل کلان سن خانه بروب ج روبیده
است سن شمع روشن کن ج باد تند می وزد شمع چگونه روشن خواهد ماند سن
افسوس روپیه از جیب من افتاد بگوییم ج غم مخور من برداشته ام سن قبلگاها از
عرضی محرر دیهی واضح شد که بیست نفر اسامیان از بدمعاملگی و سرکشی تحصیلدار
از کاشت خود مستعفی شده سکونت بموضع دیگر اختیار کردند باقیماندها اراده
فرار شدن دارند درینباب چه صلاح است ج عزیزا تحصیلدار را موقوف سازند

و بجای او شخصی دیانت دار تقرر شدند س بروز پنجشنبه کجا رفته بودی ج به کنار
دریا رفته استاده بودم همان وقت دیدم که کشتی بگردابی افتاده غرق شد س
مردمانیکه بران سوار بودند چه شدند ج کسانیکه رشتهٔ حیات دراز میداشتند از دست
مدد کشتیبان رها شدند باقی بدار الفنا رفتند س انگشت تو چگونه زخمی شد
ج از حملهٔ زغن س حال نوشت و خواند میان چهیدی و میان گمسیٹے چیست ج
نوشتهٔ آنها دیده ام حروف بس پاکیزه و لطیف اگر خواستهٔ خداست بعرصهٔ قریب
بمنزل مقصود میرسند ج عزیز باین بشارت دلم شاد شد خدا همچنین کند س درین روزها
مولوی عبد اللطیف کجا میباشند باو ملاقات نمیشود ج نمی دانند که بحلقهٔ
صوفیان بذکر حق اوقات بسر میبرند س سید علی رضا صاحب را فرصت کدام
وقت میباشد برای ملاقاتش خواهم رفت ج از ورود وظیفه تمام روز و شب
فرصت نمی ماند لکن بوقت زوال س عهدهٔ تحصیلداری بسرکار آقای من
خالیست اگر شما را منظور باشد حتی الامکان سعی کرده شود ج ازین چه بهتر س
ضرورت معجون فلاسفه دارم به طیاریش چه قدر خرچ خواهد افتاد ج دو روپیه س
از مسجد ماهرو و مسجد مولا باغ چه قدر فاصله واقع است ج نیم کروه س امام علی
کدام کتاب مطالعه می نمایند ج قصهٔ گلدستهٔ بهار س سررشته را بالفعل سرمو
تردد نمیگردد میدانی ج بلی کسانیکه سود و سر ندارند محنت و سعی بسیار نکشند
س روزینهٔ فرموده حضور فیض گنجور که آنرا هرگز زوالی نیست از نحوست وقت
من بدستم نمی آید ج میر سامان در وقت حساب از من میگیرد و ترا چرا امیدها و را
بخوان وجهش پرسیده شود س آب از چشم من می آید چه کنم ج سرمه کش

ج کشیده ام مگر سودی ندارد س حالا س می رقصد ببین ج من اگر دیده ام
شما به ببیند س کدام کس ترا شده سراید ج قوالی ست س برادر عموی تو
چرا خط ترا نمی نویسد ج من کیستم که نامه نویسد بسوے من س مصاحب زمانه
مفارقت چرا بمکتوب محبت اسلوب یاد و شاد نفرمودند ج باعث علالت طبیعت
س اگر بحضور موفور السرور شما میانه باشد برای دو روز رخصت عنایت شود ج
شما میانه من شخصی عاریت برده است س ساقی را گو که جامے بمن دهد ج بیدهد
بگیر و بنوش س میر رمضان علی که از رفیق نیازمند اند در بینولا باعث بیکاری
نهایت تکلیف میکشد و دیروز شنیده ام که محرر دهٔ سرکاری مستعفی شده اگر
او را بجایش سرفراز فرموده شود این طوق احسان در گردنم تا زیست خواهد ماند
ج او را بجوان بعد از ملاحظه کاغذ گزارش سرفراز نموده خواهد شد س دهی که
بسال گذشته خرید شده است شنیده ام که دران موضع درخت خارپوش بسیار است
خارپوش چرا نمی آید ج از جهش آگاه نیم انشاء الله تعالی فردا پیادگان متعینه
آنجا طلبیده دریافت کرده خواهد شد س آنچه شد حالا باز آج بغیر گرفتن عوض
کی میگذارم س نیازمند میخواهد که پیوسته خود را بنظر کیمیا اثر حاضر دارد ج خانه
من خانه شماست بی تکلف باش س از صحن مکان اسباب ببرید ج چرا س باران
می آید ج سے بردارم س برگشت گاوان را بر آغلیه رانی ببرند ج می برم
س دندانم می جنبد چه کنم ج علاج از حکیمان بپرس س شب خواب نمی آید
چه نمایم ج روغن خشخاش بر سر مالش کن س زخم پایم رو بصحت نمی آرد ج
از گفتن من چه سود از زرگران گوش غربال بیمانی نیت آرزو اگر نزد آنصاحب

باشد هرحمت شود ج بود الا شخصے کہ تاش سہو میکنم عاریت بدہ و باز
واپس نداد س ایام بارش رسید ہنوز بدر روچرا سقف نکردی ج باعث
نایابی تختہ سنگ س ترا ہچکی می آید ج بلی س آب بنوش ج می نوشم
س استخوان کدام کس میسوزد ج قصاب ست س ترب از کجا آوردی
ج از دکان ترہ فروش س نیشکر بدکان سبزی فروش ست ج نیست س
طفلان کجا سپردند ج برای دیدن رقص مخنث س دربنولا پسر تو کجا میباشد
ج گاہی بر مکان قرتباشے می نشیند و گاہی بصحبت اوباش میماند س
او ہیچ خواندہ است ج نہ س ای مونس دل شکستگان برین بی سروسامان
چرا نامہربان میباشید ج نمیدانی کہ با دشمنان سرکشان و بدنہادان
کہ عدوجان اند می نشینی و جہتش از من می پرسی از خدا نمی ترسی س فوج را
کجاے بردی ج برای جنگانیدن س پسر تو اوقات بکدام شغل میگذراند
ج جز پرانیدن کبوتر کار دیگر ندارد س میان مبارک علی کہ یکی از دوستان
این خیر اندیش اند درین سال دو بیگہ اراضی از زمیندار موضع عجب نگر گرفتہ
ارادہ کشتکاری دارند الا بصلاح این دعاگو موقوف داشتہ اند و مارا درین کار
دخلی نیست درین باب راے شما چیست ج در راے من می آید کہ بآن
موضع کشتکاری نمودن خوب نیست چرا کہ زمینداران موضع مذکور نہایت
بدنہاد ند س آواز انگشتک می آید ج سیلے س مبلغ دو صد و پنجاہ روپیہ
برادر تو نزد من بسبیل ہنڈوی فرستادہ است بگیرند و رسیدش دہند ج مارا
روپیہ او گرفتن منظور نیست واپس بفرستند یا ہرچہ خواہند نمایند س

پریشان خاطر چرا میگردی ج زنی شیردار برای طفل خود میجوییم لیکن میسر نمی آید
و بدین اضطراب میگردم س بچه بدست بر دوشش نهاده کدام کس میرود
ج محافظ باغ من ست س فائده میکنی خواب می آید ج بلے س طفل را
درس رسالهٔ هذا بعد فراغ یافتن کدام کتاب باید ج بعد خواندن صفوة المصادر
س وو دواز کجا می آید ج باورچی در مطبخ شیر برنج مے پزد از ان جا می آید س
بپرس از مردود که نشینم یا که خانه را گذارم ج پرسیدم میگوید که خطا شد معاف
فرمایند س بر نخل خرما کدام جانور آشیانه ساخته است ج غلیواژ س غریب پرور
سلامت درین ماه شادی برادر زادهٔ فدویست و انتظام طعام و سایه بندی
وغیره بدون نمک خوار دشوار بنا بر آن امیدوار است که رخصت دو هفته مع
مشاهرهٔ این ماه از راه خاوندی عنایت و مرحمت فرموده شود ج رخصت
منظور روپیهٔ مشاهره هم داده خواهد شد س نوازش فرمایے من وهی که
بشراکت شیخ صاحب آن مهربان سراپا لطف و احسان خرید نموده اند از خط
مختار من هویدا میگردد که شیخصاحب قصد فروختن حصهٔ خود بهان قیمت که
خرید نموده اند دارند اگر آن کرمفرما گیرند خیر ورنه مراد هانیده و هند چنان نشود
که بدست دیگر رود ج مصاحب شد که آگاه کردید اگر نخواهم گرفت برائے
شما از شیخصاحب خواهم گرفت یقین ست که گفتنم بیکار نخواهد رفت س
در دست راست خود چه میداری ج ابریق برازمے س و در دست چپ تو
چیست ج کباب ماهی خوشگوار و شوربائے گنجشک مزه دار س ترازو برائے
وزن نمودن گنجد و بادیان بیار ج بعد یک لحظه میزان خواهم آورد س آواز

اسپیا می آید ج بلی کنیز تو گندم می ساید س آروغ ترش و لعاب از دهن می آید
موجب آن معلوم نمیشود ج شفقا از فساد بلغم ست س عطسه چرا بسیار می آید
ج از خشکی دماغ س مرکب من نمی پوید ج تازیانه بزن س آبله برای خرج ایام
بارش مهیا شد ج نشد س گوسفند نشخوار نمیکنند ج بیمار ست س سواد خشت
آورده است او را چه گوییم ج بگو حاضر باشد س تشنه بیارد و روغن بگیر ج می آرم
و می گیرم س حالا کوڑی لال به نوشت و خواند شب و روز مشغول میباشد اگر
خواسته خدا است بعرصه قریب بمنزل مقصود میرسد شاد باش ج ازین چه بهتر
س چاولی چه شد ج زنی بروس کدام کس ست ج کلال س کاسه ساز
است ج بلی س کجا میرود ج بخانه می فروش س چاه سبز طیار شد ج
مگر از کجا رفت ج برای آوردن شخار س کاسه سر چگونه شکست ج از
کلوخ طفلان س میر صاحب کجا نشسته اند ج در چهار طاق س فرمان بر تو
بکار من چرا نیی در هم میکشد ج بد نهاد ست س اکثر برای ملاقات توبخانه میروم
معلوم نه اسے یار کجا میباشد ما را جز پیمودن راه دیگر حاصل نمیگردد ج شفقا
در نیولا از باعث کثرت کار سرکاری فرصت یکدم نمیدارم شب و روز
اوقات خود بکار سرکار می گذارم س از شکارگاه چه شکار آوردی ج دو گرگ
و یک شیر و سه خرس و هفت آهو س از عف عف سگ تو دماغم پراگنده شد
بزنید و برانید ج میزنم و میرانم س در خانه تو سیر و زیره و چوب و گشنیز ست یا نه
ج هست س شنید سخت ست درین گرما رفتن بیا چتر دشوار اگر نزد آن عنایت
فرما باشد مرحمت شود ج استاده باش در یک لحظه می آرم س سیر شکار

چہ بیفر وشدج بو تیمار پس از کجا ماہی خوار می آرد ج نمیدانم س از غسک نہایت
عاجزم چہ کنم ج مرا ہم تمام شب غسک پریشان و بیقرار مے دارد علاجش
نمیدانم چہ گویم س قلعی گر ہنوز ظروف مسی در بنجے قلعی کردہ چرا نیاورد ج
سنفخ او نقصان شدہ وقتیکہ دستہ طیار خواہد گردد قلعی کردہ خواہد آورد س
گزگان و کفچہ برائے پختن چہ یک عنایت شود ج نزد من نیست بجائے دیگر
تلاش کن س از سرفہ نہایت عاجزم چہ نمایم ج اصل السوس در دہن چرا
نمیدارید س یہ بین نزد دیگدان گرد م نشستہ است ج بلی س برہنہ پا
ہر وج چرا س در کوچہ ہا ری دیدم س امروز پسر امرود می طلبد چہ میگوئی ج
بدہ س از صوفی نور باف نداف را سح پنبہ طلب کن ج امروز نکاح پسر اوست
ازین باعث آمدن نمیتوانند س شب بکدام شغل میل دارئی ج بہ قمار بازی س
بآن گفتگو کہ لفظ یک و سغیش دو پیدا شود مارا نہ طاقت گفتن و نہ تاب
فہمیدن ازین رو بصحبت ہمچنان شرمندہ رو میباشم چہ کنم چارہ ندارم ج
صبا آشفتہ خاطر شود در رقعات عزیزی چند رقعات مطلع بزبان فارسی و زبان
اردو ست اگر او را بینی و یادگیری یقین ست کہ کلید مطلب از قفل مقصد بدست آید
س شنیدہ ام کہ حضور را سح الفور نسخہ مرہم ست مرحمت شود بعد از عنایت نسبت
ج شفیقا نسخہ مرہم دادن نمیتوانم نقل فرمائید اگر رشتہ حیات باقیست
مرہم تیار کردہ بخدمت آن قیصر سان والا شان خواہم گذرانید س غلام علی
غلام ما را در تلاشیدہ ہمراہ خود بردہ ازین ہم بسیار تکلیف می کشیم برائے
آرام خود دیگری را تکلیف دادن این حرکت خارج از آدمیت ست شعر استاد

آدمی را آدمیت لازم ست + عود را گر بو نباشد هیزم ست + تجا عند الملاقات او را فهانیده خواهند داد که ازین حرکت نامناسب باز آید و الا بحق او بهتر نخواهد شد ج برادرم راست میگوئی مگر قول سعدی علیه الرحمه را چرا فراموش میکنی شعر خوی بد در طبیعتے که نشست + نرود جز بوقت مرگ از دست + س بتاریخ بست و نهم شهر ذی الحجه مقدمهٔ جهوری لال روبکار شده حسب خواه فیصل گردیده و مقدمهٔ سامی هم قالب است اگر حکم باشد برای نظیر نقل فیصلهٔ مذکور باضابطه گرفته شود ج از وکیل بپرسند هر چه فرمایند نمایند س در شب از شور فریاد غوک ترا خواب نمی آید ج آری س از مادهٔ سردی جسم من پیر ناتوان درد می کند علاجش چیست ج سفوف زنجبیل در روغن خردل و قدرے انگوزه انداخته بمالند س در کشت خود چه کاشتی ج ارزن س شغالے که در باغ و شنگی که زیر پل بود چه شد ج از دست خانصاحب کشته شد س برگ برگ حنا چیست ج عنکبوت ست س برادر تو اندک گوگرد برا اے ادویهٔ خارش سے چوپڑا الامیر نے آید ج او را بگو که هر قدر ضرورت باشد از عطارین بگیرد س وقتیکه از تو و شریک شما ز دو کوب بیشد خطا و سهو از من شد که دستگیر ے و مدد تو نکردم خطایم معاف فرمایند ج خاموش باش چرا لاف میزنی نمیدانی که مشتی که بعد از جنگ یاد آید بر کلهٔ خود باید زد س از کدام دکاندار ملازم نابکار تو جنگ نموده است او را بسته می برند تدبیر رهائیش باید کرد ج بجا او نهایت سرکش و بد فعل ست از رهائی او سزائیش بهتر ست س همی شنیده خبر بید نمائی از ان چه گفته بود و ندم ج مصلحت به قلش سفر

بتلاش نوکری میگردند س شنیده ام که شخصی از درخت نارجیل افتاده جان داد
سیدانی که باشندهٔ کدام جاست ج از مسکن وزاد وبوش خبر ندارم س
لیل ونهار بکدام شغل اوقات صرف میکنی ج روز بخوردن و شب بخفتن
س کدام کس میرود که بدنبال او صدها طفلان مے روند ج میمون بازست
س گاوبان برای دوشیدن گاو ماده چرا نیامد ج از سببش آگاه نیم س ترا بر خود
پیچیدن ونازیدن زیبا نیست ج آری خطا کردم س سیان بهوا کفتیگی پا
نهایت عاجز ند تدبیرش چیست ج ادویهٔ او نزد من ست فردا او را داده
خواهد شد س تزکیدن تو خوش نمی آید چرا خاموش بناشی ج مجانیدانی
که صاحب الغرض مجنون ست س استاده باش بعد خوردن طعام می آیم
ج برو و بهوز استاده ام س شیخ صاحب کجا رفته اند ج برای احتیاج انسانی
در بیت الخلا س داغ بر رخساره تو چگونه افتاد ج از لفت دیگ س
فیاضا از دل گرفتن مردمان همسایه حیرانم چه کنم ج در خانهٔ من سکونت اختیار
کن وکدامی مردم را امکان خود برای ماندن بده واز کرایهٔ او منتفع شو س
روغن نزد تو هست ج چو از من کهنه شده از کار رفت س این زن دندان
افتاده کجا میرود ج برای فلفیدن پنبه س سنگ ترازو برای وزن نمودن
صابون بیار ج می آرم س کدام جانوران می پرند ج فرستوک
وکبوتر وزاغ س برای افروختن چراغ آتش از آتشدان وکبریت از طاق
بیار ج خاطر جمع داری آرم س صراحی در خمدان یافته نمیشود ج هرچه داروش
بود خرچ شد س در دست خود چه میداری ج کلک س رعایای تو

بیرند ج تخته براے تخته درس بچه بریان از نخود پزچرا نپا ورد ی ج
باعث سوس حلوا فروش چلپک چرا ندادج سگو یدکه پیدا شدن دستفال
هم وادس بنگ سا کجاست ج در گوشهٔ مکان سس بردکان وارد فروش
نه چکنه زاک والپس داده بعوض آن سبو سس اسلیغول آرند ج بوقت
شت خواهم رفت سس آرد سا چه سگو ید ج اجرت خود بیخواهد سس
ن پزپه سم مے طلبد ج حواله ادکن سس کهاران کجا رفته اند ج درو اوری
دس این مردم دندان ریخته از کجا آمده اند و کجا خواهند رفت ج نمیدانم
س برام چشم رگ بند چرا نهادی ج باعث شدن زخم سس روغن
روش روغن نمید هد چنین چنین ے افگند چه میفرمائید ج اورا پیش سن
بخوان سس در کشت چه کاشته بودی ج خیار و ششی و خیارین سس بچشم
لی افتاده است ج بلی از دو سال بمرض حجک نهایت حیران ست سس
دوپهٔ گل دیده میدانی ج نمیدانم سس غلام تو بسیار گریز پاست ج آری
سس کفچه مار بدر آستان بین ج یارم کجاست سس بروا ز باغبان بپرس که
زیر درخت باغ گودان طیار کرده شد ج برادرم دیده ام در زیر هر درخت
گولاپ کند یده شد سس دستینهٔ سیمین را رهن داشته روپیه بیار ج وارنده
رهن علیل ست سس برکف پای تو چیست ج بناو سس چرا زود ترمی آئی ج
باعث ورود نهار سس کجا میرفتی و باز آمدی ج در کوچه بدست یارے
دیگر پیراز رنگ دیده بر قفا برگشتن مصلحت دانسته باز آمدم سس مهربانانه
شور و غل طفلان هزه بر هم خوردن تراد شوار ست ج آری سس گاد پیش

تراسید ہم چرا مادہ گاؤ پیش نمیگیری ج نخواہم گرفت برادر تو میخواہد اورا
بدہ س درباغ چرا نمی آئی ج از نخشیدن نردبان در پا ہم درد ست
لہذا نمی آیم س در دست طفل تو چیست ج گلفشان س کلند تو چہ شد
ج گم شد س افشاندہ برنج چہ کردی ج شخصی بردس سوجبا پہ بدن
اعضا چیست ج بسبب ضعف س از پروس بینی عاجزم چہ کنم ج فلفل گرد
سائیدہ بران نہ س نمیدانی کہ از کفیدن لب گفتگو کردن سے نہ تو انم
ج بلی از کفیدن لب تکلیف اشد بیگرد س کبوتران کجا نشستہ اند
ج دو بر چپتر و سہ بر اڈہ س بگو عمر جد تو چہ قدر گذشت ج نود و نہ سال
س درین حوض مروج چرا ج زلوک بسیار ست س در نہولا سیان نعمت اللہ
بہ صحبت مردم الکدش و بد فعل میباشد چرا مانع نمیشوی ج مجا اکثر منع کردم الا
گفتم بخیالش نیامدہ لہذا مجبورم اگر ترا یقین نباشد تو ہم اورا بگو ج
شفیقا اگر گفتن تو او را سود مند نشد مارا کہ می پرسد س پاشنہ در شکست
ج شکست س چگونہ شکست ج از صدمۂ گاؤ نر س چوب فروش ہیزم
می فروشد ج قیمتش مناسب دادہ بگیر س شپر در دیگ گلی بول کرد
چہ نمودہ شود ج او را بشکن و دیگر بیار س کدام کس گل آوردہ است ج
خر بندہ س زیر پلنگ چیست ج پوست مار س مارا ضرورت کو بہ است
بجوج نزد شخصی خارکش ست و آنرا میفروشد اگر حکم باشد بیارم ج بیارہ
س بدوزج چشم سوزن شکست چگونہ دوزم س ہنوز از دل تو تماخرہ
زفت ج زفت س برشتن زن بیوہ حاریج مشوہر قدر یافتنی ذمۂ اوست

از من نگیرے پیدہ س مپیش تو چہ نہادہ است ج آرہ و سوہان وا شکنہ س چرا
مثل زنان برخ پردۂ زنبوری آراستی ببر وارہ ج سے بر دارم س در
ساغر چیست ج ہیچ نیست س سر اسیمہ چرا ہستی ج از خوف تو
س خوابانیدن تو خوب شد ج شد س ناخن گیر و موتراش تو چہ شد
ج در چاہی افتاد س آغا لیدن سگ ترا لازم بود ج ہرچہ شد شد اکنون معاف
فرمائید س حسب الحکم برائے آوردن پاپوش نزد کفش دوز رفتہ بودے
چرا نیاوردی ج باعث نشدن ملاقات س کدام کس ترا روپیہ فرستادہ
است ج بیر کشور س خامۂ من چہ شد ج در قلمدان بجو ج سیجویم نے
یابم س چشم احول دستو کدام شخص ست ج برادر من ساز س
کوری بر گوری نشستہ ترا میخواند ج بگو کہ گفتم الا نے آید س ششیر خان
تیغ اجل خوردہ راہی ملک عدم شد ازین واقعہ نہایت افسوس دامنگیر
حال من ست چہ کنم وچہ تدبیر سازم ج شفیقا از افسوس وگریہ چہ حاصل جز
صبر چارہ نیست نمی دانند کہ ہر ذی حیات ذائقہ شربت موت چشیدن ست
س ضرورت روغن کتان بسیار دارم بنابران برائے آوردن روغن
تخم کتان نزد روغن فروش رفتہ بودم آدمی گوید کہ امسال سیلابی کہ
آمدہ بود دران سیلاب چرخشت من آب برد چگونہ روغن کشیدہ شود
مہربانا اکنون چہ تدبیر نمایم کہ روغن بدست آید ج شکستہ خاطر مشو نزد
من ست حسب ضرورت تو دادہ خواہد شد س برادر پدر تو دشمن تست
تما دو چار شدن مناسب نبود ج غلطی شد س باعث شدن خون فاسد ترا

تراشیدن خون بشمیرا ضرور باید ج چه کنم شاخ کش میرسے آید س آواز
سیل سے آید ج آری س این مردم چه میفروشند ج روغن خوک آری
س از گرفتگی آفتاب خبر داری ج نه س ما در پدر تو ترا سے طلب
ج میر دم س ای زن در کنار تو طفل کدام کس ست ج پسند من
س ریش او مانند غله افشان ست ببین ج بلے س باعث در هم
کشیده شدن پوست چیست ج موجب سرماست س انبه بو گرفته ج
آری س موجب بو گرفتن چیست ج از سهو دیده نشده س اکنون
ضرورت مهره کشیدن ست ج نیست س در میان گرفتن شیر اضاعج
از دور اندیشی بود چنین نادانی چرا کردی ج هر چه شد از غلطی شد س
از حال دل چشم خورده خبر داری ج مهربانا واقفم دل چشم خورده
چون گل خشک پژمرده میباشد بلکه چشم رسیدن آفت جان میگردد
س بر آشفتن سپاه بر زن پیر موجب چه بود ج باعث دادن دشنام
س رنگ بریدن دستار ممکن ست ج ممکن ست س موجب گونه برگشتن
و رنگ پریدن این مرو زن باره چیست ج باعث نحوست بخت او
س نان بستن ضرورست ج ضرورست س وجه دلتنگ شدن و دردگردانی
تو ازا قربا چیست ج سببی ست س در قالب زدن ڈول کلان و ڈول
کوچک باید ج باید س دهان بند بستن پسر ترا زیبا نیست ج نیست
س میگویم ... شیع سپرا نمی کنی ج میکنم لیکن بنیا لش نمی آید
... انداختن افگندن و حمله آوردن مرد پیر ضعیف را هرگز مناسب نبود

این چه کردی ج تنها جز نادانی دیگر چه بود خطا شد س همراه تو کدام
کس ست ج دهل زن س باین هنگام دایره زدن از دایره خرد بعید
است باز آمدی ج باز آمدم س در دست سگبانان چیست ج طناب
س بوقت برگشتن آفتاب برای آوردن پادنگ بخانه تو رفته بود
دیدم که مادر پدر تو به تهیه دندان بر آوردن ست س جنبش چیست ج بباعث
جنبانیدن دوره کردن س سبب سراسیمه گشتن طبیعت و اشکناک شدن
چشم چیست ج از ترسانیدن جگرخواره س از کنیز پنبه زن کو که برادر خرد
شوهر تو بخاک می غلطد ج نخواهم گفت تا راچه ازین قصه که گاو آمد و خر رفت
س بر دیوار بر آمدن ترا لازم نبود باین عمر عقل سنجیده نشد معلوم میشود
که ریشش بدروغ سپید کردی ج خطا شد معاف فرمایند س آتش افروز چه شد
ج گم شد س به دیوار کشیدن چرا توقف میکنی ج بعدم دستیابی گل س
چه میجوئی ج پاندان س در بازار دست بیازوردن بهتر ست ج نه
س میگوئی نه چرا این فعل از تو بوقوع آمده ج از ورغلانیدن یاران س
امشب شب ماه است باعث تاریکی چیست ج خبر از ماه گرفتگی داری و میپرسی
س این زن صاحب عصمت ست ج نه طبق زن ست س همشیره زاده تو
در دست خود چه میبرد ج لک س شنیده ام که نزد تو کحل بسیار ست مرا
بمقدار یک سر انگشت برو ارند عنایت سازند ج درین وقت دادن
نمیتوانم الا بوقت شام داده خواهد شد س موجب خاموش شدن چراغ چیست
ج باعث وزیدن باد تند س عندلیب از کجا یافتی ج از داسیار س

خوانیدن زن پیر را باید ج نباید س صیاد چه میکند ج دام می گسترد
س برافتن چه میکشی ج شپش س طفل یتیم را سرزنش کردن ترا نباید بلکه
در بر گرفتن شاید ج آری س آسیاگر نهایت غریب مایه است هنوز فرمایش
س دیار کرده نداده چه نمود و شود ج از پیدا او گریز این تدبیر تدبیر دیگر نیست
س امشب در نیمت لیل بر کناره چاه زنی استاده دیده بودم شما را معلوم ست
که کدام زن بود ج یارم این خیال تو غلط ست او راز زن مگو او ماده غول بود
س زیر پای تو چیست ج سنگ پا است س چه بینی ج زالچه مے بینم
س شپشه نزد داشتن خوب است ج البته خوب ست س عجب
در دزدیده دیدن چیست ج و جهش سپهر س این راز قابل اظهار نیست س
کجا میرفتی ج در تجانه س این زن برده فش خود داشته چه میبرد ج بوریا س
کجا میروید ج برای فروختن حصیر بازار س درختی که پیش مکان تست
از دیدن صبح جانوری عجیب شکل دکریه الصوت می آید و بران می نشیند
میدانی ج نمیدانم س از کجا می آئی ج از جرک س بر کتف تو چیست
ج آبله س چرا رفتی ج از خوف درخشیدن برق س از علاقبند تسبیح آورده
ج آوردم س بر دکان شقه فروش برو و سنگ چقماق بیار ج او را گاهی
ندیده ام چگونه آرم س رنگریز چه میکند ج سر انداز میرزد س از گفتن تو اراضی ائمه
خرید کرده شد حالا برادر بائع میگوید که از اراضی بیعه بائع را علاقه نیست
چگونه بیع کرد ترا مغالطه داون س لازم نبود ج رنجیده خاطر شو برادر بائع کاذب
است س نگین انگشتری تو شوخ ست ج آری س قبله گاها از فضل او

رنج آری ست از آنچه از آنچه چرا می آری رنج اجرت خود می طلبی بدہ و بہار رنج سیدہم
و می آرم ست نامہ در دست تو بہ مژدہ کلک گہربار کیست رنج نوشتہ دوست
دل ست ست نامہ محبت شمامہ دوستی رسیدہ بہارستان آشنائی را تازہ
کردہ دلم بمطالعہ او چون برگ گل تر شاداب گردیدہ شکر این نعمت عظمی چہ
بجا آرم رنج بیارنیم بچہ روش منقار عندلیب خامہ ترانہ طراز در بہارستان
دوستی ست ست بروز جمعہ حینیکہ آفتاب بہ بلندی یک نیزہ رسیدہ بود
در انوقت بہ تہیہ غسل بودم کہ از پس مکان آواز فسونسازان آن بندہ نواز بگوشم
رسیدہ خواستم کہ از بادہ ملاقات آن والاصفات متلذذ شوم الأسبی چنان
پیش آمدہ کہ رفتن نتوانستم ای ہمدم آن دم کجا میسر شود رنج بیاغ یاری برای
آوردن سیبی ست فیاضا تنور شکم از آتش اشتہا نانی میخواہد رنج اندیشہ
مکن خاطر جمع دار مرا از سرکار فیض آثار قبلہ دو جہانی و کعبہ جاودانی شیخ
غلام صمدانی بنظر مہربانی دو نان با قرخانی معرفت شیخ سبحانی عنایت شدہ است
می آرم دست بشو و بخور ست غمیکہ داری اگر بدیگر بودی ہرگز پوشیدہ نماندی
آشکارا شدی چگونہ پوشیدہ داری رنج داور ساجزہ او رست راز دل
بلب آوردن بعید از دانش و دور از عقل ست ست ہر چہ اوصاف فضل حسین
و سید الطاف علی بلسان شیرین بیان آن نور عین شنیدہ بودم عند الملاقات
زیادہ از آن یافتم صحبت داشتن با چنین مردان خوب ست عقل سنجیدہ و سیرت
پسندیدہ دارند ہر روز ملاقات شان ممکن ست رنج ممکن ست ست تا جیکہ بر سرداری گر
بر سر من داری و دیگری برای خود آری بعید نیست از یاری و وفاداری رنج آنی بار ست آرم و بہ

سر شما امیدارم پس ضمیر آگاه باد که دیروز از حضور شفقتی نامهٔ رسید خرد مندان دوست وست
روشن گردانید از بیاضش صبح شادمانی پدید آمد اگر حکم باشد برای محبت و
ج محبا کجاست بیار من هم دیده دیده را از انوار او پر نور سازم پس غرباً انوار البته ازین
سراپا خطا خطا به ظهور آمده از صدمهٔ ندامتش نه خون در جگر مانده نه آب در دیده امیدوار
از اخلاق خداوندی آنست که قلم عفو بر ورق گناهم کشند ج بخشیدم و معاف کردم
پس روشندلا به لم سے آید که دلبر را از درد فرقت آگاه سازم در بنیاب برای آن
معدن الطاف چیست ج محبا احوال قتیل بقاتل گفتن چه حاجتست بر شمع حال
سوختن پروانه خوب روشن ست پس نسیم چمن وصال تو دلم را شگفته و خندان کرد
امید از کرم تو چنان دارم که دو شب بخانهٔ من باشی ج پیچیدن گردن از حکم تو ترک
ادبست لکن مکانم خالیست خوف و زدیست پس ای مخزن اشفاق بیان حکایت
تمادی ایام فراق چه سازم من دانم و دل من داند ج بلے من هم از مفارقت تو
چنان بیقرار بودم که زبان را طاقتی نیست که شرح آن بمیزان بیان سنجد پس
دلبرا و بنولا یقین ست که در مقصدم از صدف امید بکف آید از کردن دعا غافل
مشو ج خدا کناد که شاخ مطلب تو از ثمر مراد بارور گردد پس هر گاه از بیماری دردی تو
رو نماید علاجش چیست ج جز شربت دیدار شفاے مریض عشق دشوار ست
پس محبا از جور بیرهٔ تو اقربایش عاجز و حیران اند و جز دعای بد دیگر نمیکنند و
برادر خرد او صد او اکثر بآن ظالم میگوییم که ای نگون بخت نمیدانی که در کشت
عمر تخم نیکی کاشت خرمن نیکنامی جمع ساخت و هر که دانهٔ بدی در مزرعهٔ زندگانی
فشاند جز آنکه لعنت خدا برو آید دیگر چه بلکه مقولهٔ مولانا روم علیه الرحمه پیش او

گفتم مقوله از مکافات عمل غافل مشو + گندم از گندم بروید جو ز جو + مگر بخیالش
نمی آید از حالش خبرداری یا نه ج مشفقا ذکر او پیش من مکن گوشت خردان سگ
سِن لب تشنگان بادهٔ شوق را چرا از شربت دیدار سرشار نمیسازند ج بباعث مسافت
بعید و راه دور و دست است سِن محب پرور فیض گستر دلبری رشک قمر زلف او چون سنبل تر
تیری سینه دوز مژگانش بجگر بیاغم مے آید وقت سحر گلگشت میکند بزیر هر شجر گشت
باغبانم این خبر در حیرتم که حور است یا پری یا البشر برای مشاهدهٔ او میرود این دل مضطر
اگر بدل آید تو هم برو ای برادر ج باش همراه تو میروم بشوق دیدار آن دلبر بوسیلهٔ تو او را
بینم یک نظر سِن آتش هجر حادثه در خرمن دل این نامراد افتاد بغیر ابر عنایت و امداد
آن سراپا وداد صورت پناه در آئینهٔ دل رو نمی نماید شعر برآوردن کار امیدوار +
به از قید بندی شکستن هزار + ج آشفته خاطر مشو عنان صبر از دست خود مگذار
بر رحمت حق نظر دار سفینهٔ دل در گرداب اضطراب مینداز بکرم کارساز کشتی امید تو
بساحل مراد میرسد شعر صبوری کنی گر ترا دین بود + که تعجیل کار شیاطین بود +
سِن از دوری عزیزم خورشید علی چون ذره بر خاک اندوه غلطانم باید دید تا کی
تشنهٔ زلال مواصلت را به چشمهٔ مراد میرسانند از تشریف آوریش خبرداری
ج شاد باش از فضل خالق ارض و سما درین هفته از شفق امید نجم مقصد تو
میتابد سِن از جور گردون ناهنجار دیدهٔ خونبار عقل سرگشته جگر خون آغشته
در زنجیر گریه و ماتم بسته پیوسته میباشم علاجش چیست ج جز فضل حق داروی
نیست سِن جانا چشم تو چرا قطره زن اشکها چون کواکب باین حادثه سینه پر آتش
و دیده پر آب و ناله بر لب ج نمیدانی و خبر نداری که یارم از من رو تافته رفت و

با دشمنان شد هم نشست ج شعر بشنو ای خردمند زان دوست دست
که با دشمنانت بود هم نشست + س مهربان و مشفق و دلدار من + محبت پرست و
وفادار من + عزیزی فرستاد نامه مرا + ز حالش خبر ده مرا مشفقا + ج چه گویم
شنوا از من ای چاره ساز + بگوش دل و جان بنده نواز + بمضمون وابسته
چون تاختم + در دن دیده و دل چو انداختم + چنان شد هویدا از نامه مرا +
که راقم با فلاس شد مبتلا + ازین رو دلم گشت اندوهگین + پریشان حواسیم و
خاطر حزین - س پسر را چرا میدهی گوشمال + ج نمیخواند آموخته بد خصال
س رسیدن ترا یار زیبا نبود + ج خطا گشت اکنون به گفتن چه سود
س تو خاطر چرا داری اندوهگین + ج ندانی که گم شد ز خاتم نگین +
س چرا تو نمی خسپی ای مهربان + ج با واز گریه و آه و فغان + س
یقینت نه گردید بر گفته ام + چه حالست اکنون بگو مشفقم + بتو دشمنانت چه پیش
آمدند + ج چه گویم عدو جان مادی شدند + چه تدبیر سازم چه درمان کنم +
با این فکر فرسوده جان در تنم + س چرا تو نمیگیری از من روا + ج ضرورت مرا نیست
[illegible] چرا + س چرا [illegible] بیگناه + ج ندانی که زانی ست این روسیاه
س چرا ساختی [illegible] + ج خطا شد خطا شد خطا شد خطا + س بگو ردمی از من
[illegible] + چه دیدی خطا چه گنه یافتی + ج نه دیدم خطا نه گنه یافتم + ز جور فلک
[illegible] تافتم + س چرا خاطر از خانه برداشتی + به صحرا چرا آشیان ساختی +
ج زبا نرا کنون تاب گفتار نیست + چه گویم که در خورد اظهار نیست +

تمت
[illegible]

خاتمه در نظم

رسید این صفحه چون خاکسار
همین ست کافی زیاده مگو
ز غوغای مردم شنیدم پسی
بگوش دلم چون رسید این ندا
چو از صفحه و سطر گیری خبر
نداریم طاقت نه تاب و توان
عبث دام تزویر می گسترند
که تا زنده داری تو محفوظ دار

همین گفت آن دم دل بیقرار
مناسب که از طبع تاریخ جو
اگر گو هنید اشخاص با هر کسی
بدرگاه حق شکر کردم ادا
برون از خطا نیست ای بی هنر
که فضل خدا را نمایم بیان
شکاری نه جز عیب دیگر بنا
ز آفات و از کید این روزگار
بکن دستگیری تو ای دستگیر

بکن این نسخه را ختم عبد العزیز
کلامش پسندیده آمد مرا
بطفلان نمی اکسیر شد این کتاب
بگفتم که این ست فضل خدا
مرا دستگاهی درین کار نیست
همیشه مرا از زبان حسود
بلرزه دارد و هر دم چو بید
مددگار من شو تو ای کردگار
بحق رسول بشیر و نذیر

به طفلان ذی شوق ناپل تمیز
قلم را گرفتم بانگشت ها
یقین نیست گردند از و کامیاب
وگرنه کجا این فن و من کجا
بجز رحمت حق مددگار نیست
نگهدار از لطف خود یا ودود
خدا عیب جو را کند نا امید
بحق شه دین و آل کبار

تاریخ تصنیف از عاشق شفیع المذنبین جناب چودهری ریاض الدین صاحب

شد چو از عبد العزیز آروی نیت تمام
بهر طفلان دبستان نسخهٔ تعلیمیه
بی تکلف اسم تاریخی بگفتا آرزو
بهر تعلیم عزیزان [illegible]

تتمه نظم

درین مصلحت مشوره خواه ام
اگر [illegible]
[illegible]
[illegible] پسند آمده [illegible]

۱۹۱

زحال دلبر تو هستم آگاه
نمیدانم چه گویم اسم آن ماه
بشمشیر ستم کردی دلم ریش
برو جانا نزیبت باشد آشکارا
باین حالم چه میگوئی بگو تو
بگفتا زمن که بس کافیست کافیست
رحیما بر خدایم نظر کن
بفضل خود پدر هم مادرم را

که امشب با غیبت رفت آن ماه
ز نامم او نه واقف هم نه آگاه
چه کردی با دل من ای جفاکیش
ترا من می شناسم هم تو مارا
مناسب هر چه دانی زود تر گو
اگر گفتن ترا یک چیز باقیست
بفضل خویش رحمت زود تر کن
ببخش ای مالک پروردگارا

ز قرب من چرا [illegible]
نمی خواهم که آید [illegible]
شفیق مار لطف مهربانی
مرا از دستان یکدوست بیزار
شنیده این سخن بس شاد گشتم
کریما از کرم جانم بکن شاد
ز دوزخ ایمنا محفوظ باشم

[illegible]
میسر شد زبا[illegible]
توجیانی و مرا از [illegible]
به تحریرش میان جهد بسم
ز اولادم مکانم را کن آباد
طفیل مصطفی محفوظ باشم

تمت

الحمد لله و المنة که این رساله نسخهٔ تعلیمیه بماه شعبان المعظم ۱۳۱۷ھ در مطبع قیومی طبع شد۔